

«لی گلستان» در گفت‌وگو با «شرق»: از انتشار ترجمه کتاب «حاکمه سقراط افلاطون» خبر داد به گفته گلستان، ترجمه این کتاب مجوز انتشار گرفته و به‌رودی از طرف نشر مرکز منتشر می‌شود. گلستان گفت، این کتاب را براساس نسخه‌ای به‌روز شده از آنکه گویا هم از سالی‌ها منتشر شده ترجمه کرده‌است و برای آن ترجمه نیز چند جلد ویرایشی که توسط اروپاییان طراحی شده در نظر گرفته‌است. اهمیت این کتاب در آن است که در آن روشی را برای پی‌اسطه از حاکمه سقراط ارایه شده‌است، چراکه افلاطون خود شاهد این محاکمه بوده‌است.

پنجشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۹۱ • ۲۳ رجب ۱۴۳۳ • ۱۴ ژوئن ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۵۵۳ • شماره ۶۲۹ دوره جدید • ۱۲ صفحه + ۳۲ صفحه ضمیمه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱-۰۲، فاکس: ۷۵-۸۸۶۵۵۸۵۷۵، تلفن آگهی‌ها: ۸۸۸۸۸۸۸۸-۰۲
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۲۰-۰۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۰۵-۶۶۱۸۲۱۳۳
چاپ: گلریز - تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnnewsaper.ir

تهران: اذان: ۱۳:۰۰ ظهر، ۱۳:۰۳ مغرب، ۲۰:۰۳ اذان صبح فردا ۴:۰۱ طلوع آفتاب ۵:۴۸



سفرنامه آبراهام

فوتبال، سینما و کلیچ!

پیمان مقدم

«ابراهیم رودریگز» ملقب به آبراهام یعه ونزولاست که والدین ایرانی داشته. او سال‌ها زیر سایه تبلیغات سنگین ضد ایران آمریکا تحصیل کرده اما بر اساس آنچه شنیده و خوانده همیشه در آرزوی بازگشت به وطن بود. یادداشت‌هایی که می‌خوانید روایت اوست از سفرش به ایران و آنچه چشم می‌بیند...



این روزها در ایران تب فوتبالی داغ است. شب و روز وقت و بی‌وقت کل کل‌ها و بی‌خوابی‌ها برقرار است و گاه فریاد شادی و موجان، لشگری از مردان فامیل را جمع کردند که با خود به ورزشگاه بروند. البته همه را قسم دادند که کسی حق به کار گرفتن الفاظ منشوری ندارد. هر چند که با اولین تمارش گلر حریف، نودوشد اولین کسی بود که سوگند شکست و نضای ورزشگاه را از حالت فرهنگی خارج کرد. جالب است بایم در ایران تماشاگران را نیمال ساعت‌ها وقت صرف می‌کنند که در ورزشگاه حاضر باشند ولی هنگام تماشای بازی ساکت و صامت می‌نشینند و تخمه می‌شکنند و دخانیات دود می‌کنند و بیشتر فریاد، احوال اقوام بازیکن و مربی خودی و بی‌خودی و داور و خط‌نگهدار را می‌پرسند. هر روی مسابقه کسالت‌بار تیمی پایان جمع، دست از پا درازتر بازگشتند و سرعت خود را به خانه رساندند که لاف‌های مسابقه اروپایی را از دست ندهند. غافل از آنکه خانها و شال و کلاه کرده‌اند.

عموجان هم خسته و درمانده تلاش می‌کرد جمع را منصرف کند: «بابا تعطیل کن. خد خودم خسرش را خواندم که سسینما تعطیل شد. می‌روید سر می‌شود.» پاشخ سسینما، نه بخیر؛ آنکه منحل شده «خانه‌سسینما» است. می‌پخود مغلطه نکنید. عموجان به مقاومت ادامه می‌داد: «گفته‌اند با پخش فوتبال در سسینما مخالفت شده. مجوز نداده‌اند. بنشینیم توی خانۀ سسینما به خاطری آسوده تماشا کنیم.»

جواب داده شد: «تخیر» ارشاد موافقت کرده و مجوز هم داده. عموجان به دست‌انبریز پدیدمی‌متوسل شد: «بابا سردار گفته فقط ایستادن می‌توانند بپرند دسته‌جمعی تماشا می‌کنند. برای خنده مانع است. جرعه‌ای مستندایند و به بدل می‌شود و خوب نیست که خانم‌ها در آن فضا حاضر باشند.» خانم‌های مجمع، ولی‌کن نبودند: «اصلا و ایضا! همین دیس سینمایی نزدیک منزل‌تان دیشب بیت فروخته و اشراف‌خانم اینها رفته‌اند و تازما بوق ووزوز!» هم برده‌اند. «بابا عموجان عواجزانه تقاضا کرد: «بابا خانم‌ها! عموجان منشوری باشد، می‌آیند جمع‌تان می‌کنند می‌برند نصف‌شبی گرفتار می‌شویم. هواته بایبید. همین دیروز یک خانم بازیگر هم «برج میلاد» به خاطر نوع پوشش دچار دسر شده است. بی خیال شوید.» خانم‌ها هرگاه دادند که از هرگونه شوک ارشادی می‌پسند و کسی‌نوع و پرچم با خودش همراه می‌آورد. عموجان با عصیان‌بیز فریاد زد: «حق‌القرضید فرادشب امان – هلند را ببینیم. روسیه – لهستان به چه دردی می‌خورد؟» خانم‌ها اما معتقد بودند که تا فرادشب ممکن است هزار و یک اتفاق رخ دهد و حتی سبقت قوتبال را به خاطر مشکلات اقتصادی و بویا تعطیل کنند. عموجان به عنوان آخرین بر ترکش عواجزانه تقاضا کرد: «اصلا همه جمع کلاه‌چه میهمان من... به روح اموات‌مان خیال شوید.» خانم‌ها اما دست از ابرام خوددنداشتند و معتقد بودند که به خاطر گران‌بدن نان سنگک و کله‌گوسفندی و لیموی زهره، حتما قیمت کلاه‌چه هم بالا رفته. آقای کلاه‌بیز عوایلیان می‌شود و آن وقت، به شما را از کلاتری می‌جود کنیم.

پس می‌رویم فوتبال ببینیم. عمو جان دست و درمادنه تسلیم شد و جمع را به سوی استادیوم سینمایی کرد. داد، اما چشمان روز روز نبینید. وقتی رسیدیم سینما را پلپ کرد زدند. عمو جان دژم و خشمگین فریاد زد: «ما که گفتیم سینما را منحل کردند.» البته منم که نیت نشده. به سبب حضور الیه در جمع قبل برای تماشای فوتبال به رغم مخالفت بروی انتظامی، در مجموعه تخته شده بود. اینهمه‌ها جمع اما بدون کوچک‌ترین دلتوری روی از از کت تا نینداخته و گفتند: «هیچ‌کس یاد ندارد، قسمت نبود. برویم همان کلیج بخوریم دو هم.»

(ادامه دارد)

داستان کوچک

بازیگران



ليديا ديوييس

مترجم: هادی عظیمی

در شهر ما بازیگری است، آقای ج. - یک مرد فیدلند، کچل و صبی - که وقتی نقش «تلو» را بازی می کند تاتر به راحتی پر می شود. همه با دین او هیجانزده می شوند. در مقایسه با هرمان دیگر جذابتر است، هر چند دشمنی کمی بزرگ است و بدین جهت الیاش به نسبت قدش کوتاه به نظر می آید. بازی اش خشک و انعطافناپذیر است. حرکاتش حفظ شده و مکانیکی است. با این وجود صدايش آنقدر قوی است که باعث می شود او بدون اینها را فراموش نکند. سباهی که می نویسد به خاطر مرئی سر صحنه باید - که من به بیشتر از تعداد دفعاتی که می توان تصور کرد، نتفای می افتد - آقای ج. بازیگر علی البدلش، نقش او را بازی می کند. این آقای ج. رنگ پریده و کوچک است و هیچ بادی برای نقش سبیه‌زاده آئلو مناسب نیست؛ و هیچ‌کس به او اعتراض می آید و با صندلی‌های بازی زیاد مواجه می شود، به‌عاش می‌ارزند. صدایش به زحمت به چند ردیف جلو فراتر می‌رود و دست‌های کوچکش پیاده‌رود و هوای دودگرفته تئاتر نشان می‌خورد. وقتی نمایشش می‌آید کین فقط احساس دل‌سوزی و آزردهی می‌کنیم، با این حال در انتهای نمایش به‌طور غیرقابل توصیفی تحت‌تاثیر قرار می‌گیریم. انگار که توانسته بود نرس با اندوه فطری آئلو را منتقل کند. اما سبکه‌ها و بهارت‌های ج. و ج. که هر وقت باظهارها همدیگر را می‌بینیم، تجزیه و تحلیل می‌کنیم و حتی زمانی که بعد از «شام تنگ» می‌شویم درباره‌شان فکر می‌کنیم و وقتی که «شام تنگ» را بازی می‌آید و این گریز واقعی است؛ (به نمایش می‌آید) انگار انگار ناچیز به نظر می‌آید. آنگاه آنقدر از خود بی خود می‌شویم، آنقدر از جوش حساب‌سازمان خسته می‌شویم که نمی‌توانیم درباره اینکه احساس من چیست، حرف بزنیم. وقتی او می‌رود و ما با حاسان ج. و آقای ج. با تمام ضعف‌هایشان تنها می‌گذاریم، سیاه‌ساز هم می‌شویم، هرچند آنها برای ما آشنا هستند و ما با آنها مثل خدومان راجه‌ها.



LIVE FOR GREATNESS

THE DAY-DATE

سالن اصلی

قصه‌های مجید و «سرطان»



مجید بهرامی

اگر بیماری‌ام را در دیدید به او بختنید و بگویید: «شکار تو
 بی‌نار و شکاری توست.» این جمله‌ای بود سال قبل وقتی از
 دستم دکترو بیرون آمدم و انگ‌های خاوه‌رم را دیدم به او
 و مستطلم گفتم: خودم را آماده کرد برای کت سفر... و سفری
 که برای پزشکان و خیلی از اطرافیان به دنیایی دیگر بود و
 برای من بازگشت به صحنه تئاتر... سفر با همسفری بدنام
 «سرطان» همه‌جا با من بود. در بیماری و خواب... گاه استادم
 و دود و گاه شاکرد... گاه از بیماری‌ها که خدمتکار... گاه دشمن و
 گاه دوستم... ما شبیه دو دزدیده‌دوی اسقامت بودیم که تنها
 یکی‌مان باید به خط پایان می‌رسید.

در طول مسیر همه‌ام را تشویق می‌کردند و من او را
 تحقیر... با دستمال روی ریه به اسبان... گفته به دعا...
 سرطان می‌دانست با این همه دوست من قبل گاه دوستم...
 من به فکر شکار سرطان بودم و سرطان به فکر شکار

پیشنهادهای

دنیای بی کودک، ترس دارد

عسل عباسیان



باز هم صفحه آخر شش و آخر هفته و کافه پیشنهاد را اولین سندی اخیرین کافه بهارهای مردمی تنگنه زده که روزگاری عشق را برای ما از آسمان به زمین آورد؛ پیوسته و شاعری که از نیای بی کودک می‌ترسید و پسر تمام مادران زمین بود. او که برپایمان نوشت: «دو چراغ در دوردست خیابان پیداست که آهسته آهسته پیش می‌آید و نزدیکتر می‌شود. نمی‌دانی چه نوعی بیلی است: پیکان، رنو، پراید...» حالا می‌شود فهمید که صدای خسته‌ای دارد و در چراغ‌هایش می‌خاک بر سر هستند. داخل زیان چراغ کوچکی است که گاه مثل پت فانوسی در اندازگی خجالت می‌کشد و رویش را برمی‌گرداند به طرفی دیگر دوباره رویش را به تاریکی می‌کشد. در این لحظه‌های سایه‌پروشن می‌توانی کسی را ببینی که پشت پران نشسته و به رویه‌و خیره شده است و دارد به خیال‌هایش با افتراهایش با به چیزهایی می‌اندیشد که ما نمی‌دانیم. شاید هم به همه پننها خیره شده است...» و در ادامه باز هم همین خیال‌ها و تصاویری که از ذهن پیوسته بیرون آمده، کمک شده‌اند. این شعرها از کتاب «ما عشق را از بهشت به زمین آوردیم» است از «هیوا مسیح» شاعر، نویسنده و منتقد سینمایی که بر این مدت هم کتاب تازای با عنوان «صد غزل انتقادی حافظ» را از «شعر ملت» روانه بازار کرده است. او کتابی از شعر «امیرکبیر» را به ما پیشنهاد می‌کند که خلاف همیشه همان یا شعر نیست و محتوایی پژوهشی دارد. کتابی با عنوان «نوازه‌های فارسی» عربی شده که نویسندگانی عرب با نام «السیبیدی شریع» را نوشته و خود پیشنهاد می‌دهد که هم به بررسی برش گردانده و ویژگی‌اش هم این است که می‌تواند تصور همیشگی ما را نسبت به عربی شدن زبان فارسی بعد از حمله اعراب به ایران برزیر دهد و نشان بدهد که اتفاقا «بان فارسی تا چه اندازه بر زبان عرب تأثیر گذار بوده و در بسیاری از متون مقدس پیش از اسلام نظیر «مفصلات» هم تیره‌واژه‌های فارسی معرب به کار برده شده‌اند.

مسیح بعد از پیشنهاد کتاب، از بین تازه‌های سینما
چهار هم «هوگو» و «ارتیست» را برای تماشا پیشنهاد
داد. «هوگو» را «مارتین اسکورسزی» کارگرانی کرده و
به عقیده «موسیح» بعد از «سینما پارادیزو» جزو
نخستین و تازه‌ترین فیلم شاخص در باب ستایش سینما و
اهمیت بی‌بدیل آن در جهان امروز است. با این تفاوت که
نثر این فیلم لزوماً سینما به عنوان یک هنر مستقل بازخوانی
نیست و به‌یشتی ادبی احترامی است به هر سگال سینمایی
که جهان تا مبادا روزگاری فراموش شوند. حالاً هم هیوا مسیح
در همه کسانی که در مسندها به هر دلیلی به سینمای ایران
بران معترض‌اند خواهش می‌کند تا حتماً به تماشای این فیلم
نشینند تا شاید این فیلم به آنها یادآوری کند که هویت
امروز ما تنها متعلق به «حافظ» ها و «سعدی» ها نیست و
سینمای ما هم حتماً می‌تواند هویتی ارزشمند و تازه برایمان
ساخت و با کند.

پیشنهاد بعدی او هم یکی از مهم‌ترین‌های تاریخ سینماست چراکه در روزگاری که سینمای چندبُعدی در هر جای جهان این همه سر و صدا راه انداخته، فیلمی هم ساخته شده که برای ادای دین به سینمای کلاسیک به طور صامت

ش از اخبار

«احمدی» و «مثقالی» نامزدهای جایزه «آسترید لیندگرن»

«حمدرضا احمدی» و «فرشید مثقالی» از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به عنوان نامزدهای دریافت جایزه جهانی «آسترید لیندگرن» در سال ۲۰۱۳ معرفی شدند. جایزه جهانی آسترید لیندگرن، بزرگترین جایزه جهانی ادبیات کودک و نوجوان در سطح جهان است که هر ساله توسط هیئت داوران بین‌المللی برای برگزیده‌ترین آثار ادبیات کودک و نوجوان در سراسر جهان اهدا می‌شود. آسترید لیندگرن، نویسنده نام‌شده سوئدی و صاحب کتاب‌هایی چون «پی‌بی‌بی» و «کاروس روی پشت‌پام»، پایه‌گذاری شده و اهدا می‌شود. این جایزه در سال‌های گذشته به نویسندگان و تصویرگرانی از کشورهای اتریش، آمریکا، برزیل، انگلیس، ژاپن، ونزوئلا، استرالیا، بلژیک، فلسطین و هلند اهدا شده است.

یاد آستريد ليندگرن، نویسنده بنام سوئدی و صاحب کتاب‌هایی چون «پی‌پی جوراب‌بند» و «کارلوس روی پشت‌بام»، پایه‌گذاری شده و اهدا می‌شود. این جایزه در سال‌های گذشته به نویسندگان و تصویرگرانی از کشورهای اتریش، آمریکا، برزیل، انگلیس، ژاپن، ونزوئلا، استرالیا، بلژیک، فلسطین و هلند اهدا شده است.